

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی

آذرتاش آذرنوش^۱

زهره دهقان‌پور^۲

چکیده

با چیرگی تازیان مسلمان بر ایران، عرب‌ها با انگیزه‌های مختلف به این سرزمین وارد شدند و در مناطق و شهرهای آن سکونت یافتند. مسئله این پژوهش پیامدهای فرهنگی است که در نتیجه مهاجرت عرب‌ها به ایران به وجود آمد. دوره زمانی مورد بحث در این پژوهش، دوره‌ای حدوداً صد ساله یعنی از آغاز فتح ایران در دوره خلفای راشدین تا پایان دوره اموی (۱۳۲ق.) را در بر می‌گیرد. روش تحقیق، روشی توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع، مآخذ و پژوهش‌های تاریخی بود. مهاجران عرب، افراد و قبایل مختلف با عقاید، افکار و اغراض گوناگون را شامل می‌شدند. آنان پس از هم‌نشینی و اختلاط با بومیان منشأ تأثیرات بسیاری شدند و از آنان در جنبه‌های مختلف تأثیر گرفتند. در این پژوهش برخی از مهم‌ترین پیامدهای فرهنگی حضور قبایل عرب در ایران؛ همچون گروش ایرانیان به اسلام، فرهنگ پذیری متقابل، تأثیرات زبانی، نامگذاری عربی، تعصبات قومی اعراب و پیامدهای آن، و اختلافات قبیله‌ای اعراب در ایران شناسایی و مورد بررسی قرار گرفت.

واژگان کلیدی: مهاجرت، عرب، ایران، فرهنگ، دوره اموی.

۱. استاد بازنشسته دانشگاه تهران. azartasha@yahoo.com

۲. عضو هیات علمی گروه ایران‌شناسی دانشگاه میبد. dehghanpour@haeri.ac.ir

درآمد

ایرانیان پس از پذیرش اسلام تلاش کردند تا زندگی خود را در جنبه‌های مختلف شخصی و اجتماعی، با دین جدید وفق دهند. گرویدن به آیین جدید، علاوه بر پذیرفتن تعالیم جدید، به معنی تن در دادن به طرز معیشت و آداب و رسوم و قوانین جدید دینی بود. پس از مهاجرت قبایل عرب به ایران و استقرار آنان در جای جای این سرزمین، و به دنبال آمیختگی این مهاجران با بومیان از طریق همزیستی، زناشویی، تجارت، تعلیم و تبلیغ و...، مهمترین عناصر وحدت بخش فرهنگ ایرانی یعنی، زبان و مذهب تحت تأثیر فرهنگ جدید قرارگرفت. از این زمان، اسلام بر تمام ابعاد زندگی مردم سایه افکند و ایرانیان خود مبلغ این دین آسمانی شدند.

اعراب مسلمان نیز که در سایه اسلام، تحولات روحی و معنوی بسیاری را تجربه کردند و از افکار جاهلی سابق بسیار فاصله گرفتند، با حضور در ایران تحت تأثیر فرهنگ و تمدن مردمان این سرزمین قرار گرفتند. آنان در ایران با زندگی شهری بیش از پیش آشنا شدند و راه و رسم مملکت‌داری و نظام دیوانی را آموختند و برای برآوردن بسیاری از نیازهای روزمره خود در ارتباط با ایرانیان، زبان فارسی را فراگرفتند، در جامه ایرانی ظاهر شدند و غذای ایرانی خوردند و مهرگان و نوروز را جشن گرفتند.

گرچه آمیختگی و ارتباط متقابل، به کندی صورت گرفت اما در ادامه، هر دو قوم برای اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی-ایرانی تلاش کردند و ایرانیان در این امر به دلیل برخورداری از پیشینه فرهنگی و تمدنی غنی‌تر پیشگام بودند. لازم به ذکر است که در این پژوهش، فرهنگ و تمدن به یک مفهوم و معنا در نظر گرفته شده است.

پیامدهای فرهنگی

۱. گروش تدریجی ایرانیان به اسلام

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پیامد فتح ایران و حضور اعراب در آن، پس از سقوط دولت ساسانی را باید پذیرش دین اسلام توسط ایرانیان و دست‌شستن آنان از دین سابق دانست. در این میان، مهاجرت قبایل عرب به ایران تأثیر به‌سزایی داشت و از زمان آغاز فتوحات، گروش ایرانیان به اسلام آغاز شد.^۱ پذیرش اسلام در ایران در دوره خلفای راشدین بدون شناخت، و بیشتر از سر

۱. نک: احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۸م، ص ۲۶۱.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۱۳

منفعت‌طلبی و اجبار شرایط سیاسی و اجتماعی انجام می‌گرفت. اما به دنبال مهاجرت و حضور گسترده قبایل عرب در ایران و همزیستی تدریجی دو عنصر غالب و مغلوب، این روند علاوه بر گسترش روزافزون، با شناخت و درک صحیح از اسلام ادامه یافت.^۱ به طور کلی مهم‌ترین دستاورد فتوحات، انتقال مایه‌های درونی اسلام و میراث نبوی از درون شبه‌جزیره به بیرون آن بود. این امر زمانی بیشتر آشکار می‌شود که در یابیم در میان مهاجران عرب و حتی در سمت فرماندهی و امارت شهرها، افراد بسیاری از صحابه حضرت رسول(ص) و تابعان^۲ و در میان مهاجران نخستین کوفه، حدود ۳۷۰ تن از اصحاب پیامبر(ص) از مهاجر و انصار حضور داشتند.^۳ از میان آنها، شخصیت‌های برجسته‌ای مانند عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، سلمان فارسی و... را می‌توان نام برد.^۴ هرچند هیچ مدرکی دال بر فعالیت‌های آموزشی این افراد یافت نشد، ولی از آنجا که این افراد از نخستین صحابه پیامبر بودند و از طرفی یکی از اهداف فتوحات و حضور اعراب در ایران انگیزه تبلیغ دین می‌باشد، این امر را می‌توان دور از ذهن ندانست. همچنین منابع به حضور افرادی همچون سلمان فارسی در بین مردم همزمان با فتوحات و دعوت و تبلیغ آنها به دین اسلام، با زبان فارسی اشاره کرده‌اند.^۵ گروه به اسلام در دوره امویان نیز همچنان ادامه یافت؛ هاوتینگ گسترش اسلام در دوره امویان را در دو سطح مورد توجه قرار می‌دهد: نخست، گسترش جغرافیایی و دوم گروه مردم غیرعرب و زیر سلطه با پیشینه‌های دینی و مذهبی گوناگون به اسلام.^۶ وی پیشرفت سریع اسلام در میان اقوام مغلوب در دوره امویان را در مناطق عراق، خراسان و شام دانسته و روند آن در مصر و غرب ایران را در همین دوره کند دانسته است. وی معتقد است تنها با سرنگونی سلسله

۱. همان، ص ۱۴-۳۱۳.

۲. نک: شیرین بهرامی، فعالیت‌های تعلیمی و تبلیغی عالمان دینی در سرزمین شرقی خلافت تا پایان قرن دوم هجری(پایان نامه)، دانشگاه تهران دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۴۱.

۳. نک: علی بیات، «وقفه عند اسباب انتقال الخلافة الاسلامیه من المدینة المنوره الی الکوفه و نتائجها»، مجله العلوم الانسانیة للجمهوریة الاسلامیة الایرانیة، جامعه تربیت مدرس(کلیه العلوم الانسانیة)، ص ۲۸.

۴. همانجا.

۵. علی بن محمد ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۵ش/۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۱۳-۵۱۲.

۶. جerald هاوتینگ، امویان: نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه عیسی عدلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۲۲.

امویان، اسلام به دین بیشتر ساکنان سرزمین‌ها بدل گشت.^۱ کندی روند گروش در مناطق ذکرشده را شاید بتوان به علت حضور کم رنگ اعراب در برخی از این سرزمین‌ها و یا عدم آمیختگی جدی بین مهاجران و بومیان دانست. در ماوراءالنهر فقدان سازگاری به طور جدی، مانع برقراری رابطه‌ی اجتماعی دوجانبه گردید و گرویدن به اسلام با اجبار صورت گرفت.^۲ چوکسی این مسئله را ناشی از دو امر می‌داند: یکی میهن‌پرستی زرتشتیان در ماوراءالنهر و دیگری وجود شبکه‌های تجاری که منابع مادی ساکنان را تأمین می‌کرد و توان پایداری آشکار در برابر حکومت مسلمانان را به آنها عطا می‌کرد.^۳ به این دو مورد، دلیل دیگری نیز باید افزود؛ آن هم رخت بر بستن انگیزه‌های دینی در اواخر دوره امویان و همزمان با فتح ماوراءالنهر، و عدم اصرار امویان و کارگزاران ایرانی آنها به پذیرش دین جدید بود؛ زیرا این امر، کاهش درآمدها و مالیات‌ها را برای آنان در پی داشت.^۴ در خراسان آمیختگی اعراب با بومیان، با فرایند تغییر دین همراه بود. همچنین در این ناحیه، برخلاف سایر مناطق، اعراب مسلمان با مخالفت‌های متشکل جوامع مسیحی، زرتشتی و یهودی مواجه نشدند.^۵ البته پذیرش دین جدید توسط ایرانیان، همزمان با فتوحات را به هیچ وجه نمی‌توان از سرشناخت یا علاقه آنها به اسلام دانست؛ زیرا در آن مقطع زمانی، که اسلام دین نوپایی بود و هنوز از حد جزیره العرب پا فراتر نگذاشته بود، انتظار شناخت آن و توجه بدان، از پیروان سایر ادیان و ساکنان سایر مناطق نمی‌رفت. در نتیجه، می‌توان این گروش را بیشتر ناشی از آمادگی روانی ایرانیان به علت شرایط نامساعد معیشتی، اجتماعی و سیاسی اواخر دوره ساسانی دانست. اما این اجبار، اجبار اعراب و قبایل عرب نبود، بلکه اجبار شرایط بود؛ زیرا اولین گروه‌هایی از ایرانیان که به اعراب پیوستند، افرادی بودند که یا موقعیت خود را با توجه به گسترش اسلام در خطر می‌دیدند و یا پذیرش

۱. همان، ص ۲۴.

۲. نک: محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۶۹.

۳. جمشید گرشاسپ چوکسی، ستیز و سازش، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱، ص ۵۹.

۴. نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: دارالتراث، ط. الثانیه، ۱۳۸۷/ش/۱۹۶۷م، ج ۷، ص ۵۵-۵۴.

۵. دانیل دنت، جزیه در اسلام، ترجمه محمدعلی موحد، تبریز: کتابفروشی سروش، بی‌تا، ص ۲۱۰.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۱۵

اسلام را برای منافع خود مفید می‌دیدند؛ از جمله این افراد باید از دهقانان و اشراف، اسواران، دبیران، صنعتگران و پیشه‌وران نام برد. اهتمام و تلاش در نشر و تبلیغ دین اسلام و مزایایی که مسلمین در دارالاسلام نسبت به سایر اهل کتاب داشتند، به تدریج سبب گرایش کسانی به اسلام شد که در گوشه و کنار ایران بر دین سابق خود باقی مانده بودند.^۱

اسلام در سرزمین ایران با مردمی سروکار یافت که از لحاظ دانش و بینش در سطح بالایی قرار داشتند و به همین دلیل، آنگاه که فرزندان ایشان را فرصتی پدید آمد، اسلام را گرچه در ابتدا، در مواردی از سر اجبار ولی در ادامه با تعلیم و تحقیق پذیرفتند.^۲ از این رو، فرای معتقد است که «ایران، اسلام را پذیرفت و با ایرانی ساختن آن، دینی جهانی و فرهنگی تحویل داد.»^۳ «تدریجی بودن گسترش دین اسلام در میان ایرانیان و برخی تشابهات اعتقادی آیین زرتشت و اسلام و همچنین آشنایی نسبی، اما دیرینه دو قوم با یکدیگر به فراگرد اشاعه فرهنگ کمک کرد و مانع از فرود آمدن ضربه فرهنگی بر یکی از این دو جامعه شد.»^۴

روند پذیرش دین، در مناطق مختلف ایران و بنا به معیار شهر و روستا تفاوت داشت. در روستاها مردمان به سنت‌ها پایبندتر بودند، حال آنکه شهرها طبقه افزارمند، پیشه‌ور و صنعتگر را در برمی‌گرفت که پیوسته با محرمات و احکام آیین زرتشتی که آلودن آتش، آب و خاک را ناپسند می‌دانستند، اصطکاک داشتند و به همین دلیل پیوسته از طرف موبدان متهم به ناپاکی و بی‌مبالاتی می‌شدند. از این رو، دین جدید را با طبع خود سازگار یافتند.^۵ همچنین موافقت اسلام با بعضی از عقاید قدیم ایرانیان مانند اعتقاد به «الله»، «ابلیس»، «ملانکه»، «یوم دین»، «جهنم» و «بهشت» و حتی اجرای مراسم پنجگانه نماز، این دین را به مذاق آنها خوشایندتر می‌نمود.^۶

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، ص ۴۳۸.

۲. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، تهران: توس، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش، ۱۳۵۸، ص ۱۹.

۴. حسین مفتخری، «جامعه ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال چهارم، ش ۱۶، زمستان ۱۳۸۲، ص ۲۲.

۵. همانجا.

۶. ریچارد فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۳۳.

۲. تبادل فرهنگی بین ایرانیان و اعراب (فرهنگ‌پذیری متقابل)

از پیامدهای عمده مهاجرت‌ها، آشنایی مردم با فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف است. گرچه پذیرش فرهنگ‌های گوناگون به وسیله مهاجران و ساکنان بومی در ابتدا با مقاومت و عکس‌العمل‌های منفی همراه است؛ اما آنچه که در آغاز به صورت تقابل فرهنگی خودنمایی می‌کند، به تدریج به تعامل فرهنگی تبدیل می‌شود و از داد و ستدهای آنها، فرهنگ‌های متعالی‌تری به وجود می‌آید.^۱ حضور اعراب در ایران و همزیستی با بومیان، اختلاط تمدن، فرهنگ، افکار و عقاید و آراء ساکنان ممالک مفتوحه و فاتحان را در پی داشت. این عامل موجب ایجاد نوعی پیوند عقلی و فکری و در نتیجه فرهنگ‌پذیری متقابل بین دو جامعه مذکور شد. اعراب هرچند در پرتو تعالیم دین اسلام، تحولات روحی و معنوی بسیاری را تجربه کردند، اما با ورود به ایران تحت تأثیر فرهنگ کهن ایرانیان قرارگرفتند. آنان با استفاده از نظام دیوانی برجای‌مانده از دوره ساسانی، راه و رسم مملکت‌داری را آموختند و از دانش و هنر کارگزاران دانشمند و کارآمد ایرانی باقی‌مانده از آن دوره، از جمله دهقانان و دبیران مشاوره و بهره‌ها گرفتند.^۲

با پشت سرگذاشتن دوران خصومت و درگیری و با از بین رفتن حساسیت و سخت‌گیری‌های دوره عمر نسبت به اختلاط اعراب با بومیان، معاشرت و همزیستی مسالمت‌آمیز بین ایرانیان و اعراب شکل دیگری به خود گرفت. حتی خلفای اموی نیز برخلاف میل باطنی خویش، توجه زیادی به فرهنگ و تمدن ایرانی نشان دادند؛ چنانکه مسعودی آورده است، خلفای اموی به شنیدن حکایات و افسانه‌های اقوام، از جمله داستان‌های قدیم ایرانی اشتیاق فراوانی نشان می‌دادند و حتی هشام بن عبدالملک دستور داد تا کتابی به نام «الصوره» که شامل سرگذشت پادشاهان ساسانی بود، از پهلوی به عربی برای وی ترجمه کنند.^۳ جریان

۱. حبیب‌الله زنجانی، مهاجرت، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳.

۲. محمدرضا خسروی و علی بیات، «مواجهه جامعه ایرانی در برابر سلطه اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری»، فرهنگ، ش ۶۷، پاییز ۱۳۸۷، ص ۱۲۹ به بعد.

۳. علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار-الصلوی، بی‌تا (افست قم: مؤسسه نشر المنافع الثقافه الاسلامیه)، ص ۹۳؛ قس: مهدی گلجان، میراث مشترک: نظری اجمالی بر حوزه فرهنگ و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر از کوروش تا تیمور، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۴۵.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۱۷

جذب شدن عرب‌ها در بومیان، تا پایان دوره اموی گسترش یافت و نمونه‌های بسیاری از عرب‌های ایرانی‌شده را می‌توان یافت که به فارسی سخن می‌گفتند یا جامه ایرانی پوشیده و با رفتار و منش ایرانی برگزیدند. حال آنکه در اوایل حکومت اموی، یک فرد عرب که با لباس‌های ایرانی در جامعه ظاهر شده بود، مجازات شد.^۱

پس از یک‌جانشین شدن و استقرار اعراب در شهرها، آنها به شدت تحت تأثیر زندگی تجملاتی و پرزرق و برق ایرانیان قرار گرفتند.^۲ قتیبه، ازدیان را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: «نیزه‌های آهنین را به دور انداخته‌اید و نیزه قایقرانان به دست گرفته‌اید، از اسبان فرود آمده و بر کشتی‌ها نشسته‌اید.»^۳ ادغام و آمیزش ایرانیان و اعراب در خراسان در بافت مشترک اجتماعی و جریان جذب شدن اعراب در فرهنگ ایران و پذیرش تدریجی جنبه‌های بسیاری از فرهنگ اعراب مسلمان به وسیله ایرانیان، و از همه مهم‌تر مذهب، به وسیله نجبا و زبردستان ایرانی، این امر را تسهیل کرد.^۴ مهاجرت و حضور اعراب در ایران و آمیختگی آنان با بومیان، برای ایرانیان نیز منشأ اثرات بسیاری بود. از این رو، شکوفایی متمایز تمدن اسلامی-ایرانی در خراسان، امری اتفاقی نبود.^۵ ایران مرکزی و جبال نیز از نظر جوشش و آمیختگی عرب و ایرانی، که نهایتاً به پیدایش فرهنگ ایرانی اسلامی منجر شد، با خراسان همانند بود، هرچند در این مرحله، کمی از خراسان کندتر بود.^۶

از جمله دیگر سنت‌های ایرانی که همچنان دست‌نخورده به عصر اسلامی انتقال یافت، گاهشماری ایرانی بود. زیرا گاهشماری عربی، قمری بود و در دیوان خراج، که مهم‌ترین منابع

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت: دار الاحیاء تراث عربی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۲۵۸؛ قس: برتولد

اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۴۳.

۲. نک: طبری، همان، ج ۵، ص ۴۷۳.

۳. بلاذری، همان، ص ۴۰۸.

4. E. L. Daniel. "Arab Settlements in Iran", IRanica, V.II, Ed. by Ehsan Yarshater. p. 212.

5. Ibid.

۶. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۲۹.

۱۸ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

مالی آن مالیات‌های کشاورزی و گردش کار در آن بر اساس سال شمسی بود، کاربردی نداشت.^۱ روبن لوی می‌گوید: «ایران در هر زمانی شخصیت و واقعیتی را که از اوان تاریخ مضبوط جهان داشته است، از دست نداده است.»^۲ وی می‌گوید: ایران به لحاظ فرهنگی بیشتر تأثیرگذار بود تا تأثیرپذیر و به‌عنوان نمونه در عصر حاضر هنوز هم قبطیان مصر، جشن ایرانی نوروز را با نام «نیروز» جشن می‌گیرند.^۳

در دوره اسلامی که جامعه ایرانی به‌شدت دچار آمیختگی نژادی و قومی و التقاط فرهنگی شده و از بعد سیاسی تحت سلطه اعراب قرار گرفته بود، سختگیری‌های غالب حاکمان عرب و به‌ویژه امویان نسبت به ایرانیان، انگیزه‌ای مهم در دهقانان ایجاد کرد که غرور ملی و حس میهن‌دوستی خود و هموطنان را با یادآوری اخبار و حکایات عظمت گذشته کشورشان، تحریک و ارضا کنند. به نظر می‌رسد آنان با شرح و بازگویی اخبار و حکایات تاریخی تلاش می‌کردند تا ضمن حفظ و انتقال هنجارهای فرهنگی خود به دوره جدید، حاکمان کم‌تجربه عرب را با آداب مملکت‌داری آشنا ساخته و روحیه زیاده‌خواهی و سرکشی آنان را تعدیل کنند. گرچه همه تلاش‌های آنها، خاصه در بخش‌هایی که اخلاقیات اشرافی ساسانیان و بزرگان‌شان را تبلیغ می‌کردند، نه‌تنها مفید و مؤثر نبود، بلکه اعراب را به روی آوردن به زندگی اشرافی تشویق می‌کرد. به طور کلی جدیت دهقانان برای حفظ ساختار تشکیلاتی و زبانی دیوان‌ها نمی‌توانسته صرفاً ناشی از منفعت‌طلبی آنها بوده باشد، بلکه آنها تلاش می‌کردند با حفظ و نگاه‌داشت زبان دیوان، به‌عنوان زبان تشکیلاتی و اداری، موجبات حضور مؤثر و سازنده عنصر ایرانی در تشکیلات اداری عصر اسلامی و استمرار حیات و پویایی زبان قومی خود را، که به شدت به وسیله زبان عربی تهدید می‌شد، فراهم سازند. از این رو، شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی را باید مرهون فعالیت مشترک عناصر مختلف قومی و نژادی، از طریق فراهم‌سازی بسترها و شرایط مناسب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دانست، که در میان ایشان خاندان‌های کهن ایرانی، خواه مستقیم یا غیرمستقیم، نقش مؤثر و چشمگیری ایفا کردند.

۱. نک: محمدی، همان، ج ۱، ص ۱۴.

۲. گلجان، میراث مشترک: نظری اجمالی بر حوزه فرهنگ و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر از کوروش تا تیمور، ص ۸۰، به نقل از روبن لوی.

۳. همانجا.

۳. تأثیرات زبانی

جنبه دیگر تأثیرگذاری مهاجرت اعراب به ایران، به لحاظ زبانی بود. البته این تأثیر را باید به طور متقابل و دوسویه مورد بررسی قرار داد. آشنایی ایرانیان با زبان عربی، و اعراب با زبان فارسی، به دوره پیش از اسلام برمی‌گشت؛ یعنی به هنگام سکونت قبایل عرب در مرزهای جنوب، جنوب شرقی و غرب ایران. بی‌تردید مترجمان سال‌های نخستین فتوحات اسلامی، در گفتگوهای بین اعراب و ایرانیان، از بین ساکنان عرب یا ایرانی همین مناطق برخاسته بودند.^۱ در منابع، به‌ویژه در جریان فتوحات، بعضاً به مواردی از این دست اشاره شده است.^۲

تأثیر متقابل فارسی و عربی

اسلام با زبان عربی به ایران وارد شد؛ در نتیجه هم کسانی که به واسطه حضور در کارهای دیوانی یا ایفای خدمت به اعراب فاتح در تماس با آنها بودند و هم ایرانیانی که با علم و معرفت سر و کار داشتند، برای درک بهتر احکام و معارف آن ناگزیر به یادگیری هرچه بهتر این زبان بودند.^۳ با پیوستن دهقانان، این طبقه بانفوذ و کارآمد، به اعراب و نیاز اعراب به آنها، زبان رسمی پهلوی تا سال‌ها حفظ گردید. تسلط اعراب بر ایران، در آغاز امر، به زبان اداری پهلوی در بین‌النهرین و مناطق همجوار شرقی آن لطمه‌ای وارد نیاورد.^۴ زیرا تا سال ۷۷ق. زبان فارسی در دیوان معمول بود و تغییر آن در اواخر قرن اول هجری و در زمان عبدالملک روی داد.^۵ از این زمان بود که زبان عربی به سازمان اداری دیوان وارد شد. این اقدام به دستور حجاج بن یوسف و توسط صالح بن عبدالرحمان سجستانی، که خود از موالی بود، صورت گرفت.^۶ اقدام وی

۱. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۵۲۴؛ ج ۴، ص ۸۸؛ ابو علی ابن مسکویه، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ط. الثانية، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۷۵؛ نویسنده ناشناس، تاریخ سیستان، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران: کتابخانه زوّار، بی‌تا، ص ۱۸۲.

۳. همانجا.

۴. اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۲۲.

۵. جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلیبی، بی‌جا، ۱۳۴۸، ص ۶۸.

۶. همانجا.

۲۰ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

گرچه ضربه‌ای بر پیکر زبان پهلوی وارد آورد، اما خدمتی بزرگ به زبان عربی و عرب‌زبان‌ها کرد. اما جریان نقل دیوان به عربی، به تمام ولایات سرایت نکرد؛ زیرا در خراسان این اقدام تا اواخر دوره امویان و ولایت‌داری نصر بن سیار (۱۲۰-۱۳۱ ق) به تأخیر افتاد و کاتبان ایرانی و زرتشتی همچنان امور دیوانی را در دست داشتند.^۱ در بخارا تا سال ۹۳ ق. همچنان مکبر حرکات نماز را به فارسی اعلام می‌کرد.^۲ در سال ۱۲۴ ق. بود که زبان عربی در این ناحیه به کار برده شد.^۳ نقل دیوان اصفهان به عربی نیز بعد از خراسان و به زمان کارگزار ابومسلم خراسانی بر اصفهان، عاصم بن یونس، انجام شد.^۴ سکه و پول رایج نیز، که از امور وابسته به نظام دیوانی و دستگاه مالی ایرانی بود، همچنان به روال سابق باقی ماند.^۵ سکه‌های حکام و والیان اسلامی در شرق، در سال‌های ۱۸ تا ۴۳ ق. به خط پهلوی و تقلیدی ساده از سکه‌های ساسانیان بود و بعدتر به سکه‌های دو زبانه تبدیل شد.^۶ برای اولین بار در سال ۷۷ ق. و در دوران عبدالملک بن مروان و توسط حجاج بن یوسف، سکه‌های منقوش به عبارات خالص عربی به جای سکه‌های دو زبانه رواج یافت.^۷ ریچارد بولت بین پذیرش دین و پذیرش زبان تفکیک قائل شده است و اظهار می‌دارد که ایرانیان دین اعراب را پذیرفتند و نه زبان آنها را.^۸ وی عربی را زبان مذهبی گروندگان به اسلام می‌داند، نه زبان گفتگوی روزمره آنها.^۹ در بین‌النهرین، زبان فارسی دست کم تا اوایل زمان عباسیان هنوز اهمیت خود را حفظ کرده بود.^{۱۰} در دو شهر کوفه و بصره، بیشتر به فارسی سخن گفته می‌شد، تا عربی؛ بدین گونه در این شهرها، دو زبان رواج داشت.^{۱۱}

۱. همان، ۱۰۰.

۲. نرشخی، همان، ص ۶۷.

۳. جهشیاری، همان، ص ۱۰۰؛ قس: اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۴۲.

۴. طبری، همان، ج ۷، ص ۵۴.

۵. نک: بلاذری، همان، ص ۴۴۸ ذیل: امرالنقود.

۶. اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۴۳.

۷. بلاذری، همان، ص ۴۴۸ به بعد؛ یعقوبی، تاریخ، ۲/۲۸۱.

۸. ریچارد بولت، گروه به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۲۲.

۹. همان، ص ۲۳.

۱۰. اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۶۴.

۱۱. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۸۵.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۲۱

حضور ایرانیان در این شهرها و سکونت آنان در کنار اعراب، زمینه‌ساز گسترش زبان فارسی در عراق و به‌ویژه در کوفه و بصره، و در دوره عباسیان در بغداد شد.^۱ جالب توجه آنکه، با توجه به حضور افراد و گروه‌هایی از مناطق مختلف ایران و با لهجه‌های مختلف در این شهرها از سده نخست هجری به بعد، اثری از گویش‌های دیگر ایرانی یافت نمی‌شود؛^۲ گویی ایرانیان عراق، خواه بخاری، سغدی، خوارزمی، دیلمی، طبری، اصفهانی و خراسانی، در زبان دری به چشم زبان مشترک و فراگیر می‌نگریسته که ناچار برای تفاهم با یکدیگر، بدان سخن می‌گفتند.^۳ در منابع گزارش‌هایی از وجود افراد دو‌زبانه، اعم از امراء، والیان، دانشمندان و عامه مردم در دست است.^۴ هرچند نمی‌توان گزارش‌های موجود، مبنی بر به کار بردن واژه‌ها و عبارات فارسی، توسط امیران عرب را یقیناً دلیل بر فارسی‌دانی آنها دانست، اما می‌توان آن را شاهدی بر تلاش و تکاپوی آنها در یادگیری این زبان - حال یا به علت علاقه و اشتیاق آنها یا از سر نیاز و اجبار اجتماعی به علت همزیستی با ایرانیان و به منظور رفع نیازهای روزمره آنها - دانست. از این رو، خاموشی منابع، درباره زبان فارسی در قرن نخست هجری را نمی‌توان به علت تسلط زبان عربی در ایران دانست.^۵ ایرانیان نیز قبل از فتح ایران به علت مجاورت و روابط با اعراب، با عربی کم و بیش آشنایی داشتند. اگر در دهه‌های نخستین اسلامی ایرانیان کمتری، عربی می‌دانستند و اعراب بیشتر به سبب سکونت در ایران، فارسی می‌آموختند، از اواخر قرن اول هجری، به علت دگرگون شدن نیازهای جامعه، مردم ناگزیر بودند که عربی بیاموزند. این نیاز در دو جنبه اداری و دینی پررنگ‌تر بود.^۶ از یک طرف به علت ترجمه دیوان‌ها، کارگزاران اداری و

۱. نک: بلاذری، همان، ص ۳۵۵، ۲۷۷؛ قس: آذرتاش آذرنوش، چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر

نی، ۱۳۸۵، ص ۴-۱۰۳.

۲. آذرنوش، همان، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۱۶.

۴. نک: جاحظ، البیان و التبیین، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۳ه.ق.، ج ۱، ص ۷۹؛ طبری، همان، ج

۴، ص ۸۸؛ احمد ابن‌اعثم، الفتوح، به کوشش علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ط. الأولى،

۱۴۱۱ق/۱۹۹۰م، ج ۷، ص ۱۵۰؛ همچنین در رابطه با فارسی‌گویی امیران عرب نک: آذرنوش، همان،

ص ۹۰ به بعد؛ در رابطه با فارسی‌گویی در بصره نک: محمدی، همان، ج ۲، ص ۴۴۴ به بعد.

۵. آذرنوش، همان، ص ۱۲۲.

۶. همانجا.

۲۲ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

دیوانی به یادگیری عربی نیاز پیدا کردند و از طرف دیگر عالمان و دانشمندان برای فهم بهتر دین، ناگزیر از یادگیری آن شدند. در این زمان بسیاری از ایرانیان نیز موالی قبایل عرب شده و زبان عربی را از آنان می‌آموختند.^۱ در سده نخست، زبان عربی در ایران از یک سو گویش‌های قبایل بود که هیچ طرفداری نداشت و از دیگر سوی همان زبان رسمی فصیح بود که در دیوان‌های دولتی و میان اشراف و اعیان عرب نژاد و بسیاری از موالی و کارگزاران ایرانی معمول بود.^۲ از این رو، برخی احتمال می‌دهند که در این دوران، همه اعراب ایرانی‌نشین، فارسی را به نیکی می‌آموختند.^۳ بنابراین هرچند اعراب، زبان عربی را به‌عنوان زبان رسمی، ادبی و دینی با خود به ایران آوردند، ولی فرهنگ و تمدن ایران از میان نرفت و نمرد؛ بلکه در اعراب نیز تأثیر گذارد.^۴ محمدی، اقبال و توجه ایرانیان به زبان عربی را بزرگ‌ترین تحولی می‌داند که در خارج از سرزمین اعراب روی داد و زبان عربی را از زبان قبیله‌ای محلی به یک زبان جهانی مبدل ساخت.^۵ البته اقبال ایرانیان به زبان عربی نه به دلیل زبان قوم عرب، بلکه به این دلیل بود که زبان قرآن و نیز زبان رسمی حکومت و والیان حاکم نوپدید در ایران بود. خدمتی که اعراب به زبان فارسی کردند، این بود که احتمالاً آنها زبان فارسی را در مراوده با زیردستان ایرانی خود، در آسیای مرکزی و ماوراءالنهر و در ایران به‌عنوان زبان رایج عمومی به کار بردند و این امر می‌تواند یکی از علل گسترش زبان فارسی جدید در سرزمین‌هایی محسوب شود که زبان سغدی و زبان‌ها یا لهجه‌های محلی دیگر در آن تکلم می‌شد؛^۶ زیرا در بسیاری از این لشکرکشی‌ها، ایرانیان نیز به‌عنوان اعضای سپاه حضور داشتند.^۷ عرب‌ها پس از فتح ایران، با واسطه و کمک ادبا، دبیران و دهقانان ایرانی که پرچمدار وحدت فرهنگی و ادبی ایران پس از

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۷.

۳. همانجا.

۴. ایلیا پولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۰، ص ۴-۴۳.

۵. محمدی، همان، ج ۴، ص ۲۱-۲۰.

۶. ریچاردن فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۱۳۴۸، ص ۳۷.

۷. بلاذری، همان، ص ۳۹۴؛ قس: اشپولر، همان، ج ۱، ص ۶۲-۴۶۱.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۲۳

اسلام بودند، همه ایرانیان را برای نخستین بار پس از شاهنشاهی هخامنشی یکپارچه کردند، اما در سایه زبان فارسی و همچون زبان بین‌الملل در شرق.^۱ به همین علت است که وقتی جغرافی‌دانان قرن‌های سوم و چهارم بسیاری از شهرهای ایران و از جمله قم را عرب‌نشین و حتی شیعه معرفی می‌کنند، زبان آنها را زبان فارسی می‌دانند.^۲

۴. نامگذاری عربی (تعریب)

در مورد تعریب نام اشخاص لازم به ذکر است که این اقدام در طی دو مرحله و فرایند انجام گرفت: مرحله اول با ورود اعراب به ایران و تبدیل آنان به مقام عنصر غالب سیاسی، و ایرانیان به عنصر شکست‌خورده سیاسی و زیردست بود. در این مرحله، تعریب نام اشخاص با اجبار اعراب و شرایط موجود انجام می‌گرفت و ایرانیان را گریزی از این کار نبود. مرحله دوم نیز پس از گذشت مدت زمانی از ورود اسلام و مهاجران عرب به ایران و نهادینه شدن تدریجی اسلام در ایران و دست‌یافتن ایرانیان به درک صحیح از اسلام بود. محمدی در رابطه با تعریب نام اشخاص می‌نویسد: «تعریب یعنی اینکه به جای نام اصلی اشخاص، نام عربی بر آن نهند و با نادیده گرفتن اصل و تبار آنها، با نسب و لاء آنان را به فرد یا قبیله‌ای عربی منسوب سازند و آن را به جای اصل و تبار واقعی آنها به کار برند.»^۳ ولهاوزن نامگذاری عربی توسط ایرانیان و پیوستن آنان به قبائل عربی را برای دستیابی به حقوق و مزایایی می‌داند که اعراب از آن برخوردار بودند.^۴ البته نمی‌توان این نظر ولهاوزن را به طور قطع پذیرفت؛ زیرا نامگذاری و انتساب این افراد به افراد و قبایل عرب در بسیاری از موارد به اجبار شرایط و بدون خواست این افراد انجام می‌گرفت. این پدیده جاهلی (نسب و لاء)، در دوره فتوحات بسیار گسترش یافت و بر تمام تاریخ این دوران سایه افکند و ابهام‌های بسیاری را در تاریخ اجتماعی اسلام و ایران موجب گردید که دشواری‌های زیادی را به گاه پژوهش در این عرصه موجب می‌گردد. از این رو،

۱. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۱۶.

۲. ابو قاسم ابن حوقل نصیبی، صورة الارض، لیدن: بریل، ۱۹۳۹م، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. محمدی، همان، ج ۱، ص ۱۷-۱۶.

۴. یولیوس ولهاوزن، تاریخ الدوله العربیه من الظهور الاسلام الی نهاییه الامویه، ترجمه حسین مونس، قاهره: لجنه-التالیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۸م، ص ۴۷۰.

۲۴ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

هرچند بیشتر تاریخ‌سازان واقعی فرهنگ و تمدن اسلامی، در قرون نخستین اسلامی، غیرعرب و به‌ویژه موالی بودند، کمتر نام و نشانی از آنها می‌بینیم. این امر به سبب همین جعل هویت واقعی افراد است که در این دوره رواج داشته است.^۱ از جمله این افراد می‌توان از حسن بصری نام برد که پدر و مادرش در جنگ ابله و بخش‌های دشت میشان به اسارت اعراب درآمدند.^۲ مرحله دوم نامگذاری عربی، پس از رسوخ روح اسلام در دل‌های ایرانیان و شناخت صحیح از احکام و آداب آن و سایه افکندن آن بر همه جنبه‌های زندگی مردم آغاز گردید. این جریان، آنگاه شدت یافت که در بین شخصیت‌های نظامی، سیاسی یا مذهبی ساکن در ایران، فرد یا افرادی به علت رفتار و منش شایسته، مورد توجه قرار می‌گرفتند. چنان‌که در روزگار امارت سلم بن زیاد (۶۴-۶۱ ق)، که به‌عنوان ولایت‌داری بسیار مردمی در خراسان ظاهر شد، بیست هزار مولود در خراسان سلم نام گرفتند.^۳ حضور شخصیت‌های محبوب و مورد علاقه مذهبی، به‌ویژه از فرقه‌های مختلف شیعه نیز در تعیین نام اشخاص بسیار مؤثر بود؛ چنان‌که پس از شهادت یحیی در خراسان، تمام متولدین ذکور آن سال، در این ناحیه، یحیی و زید نام گرفتند.^۴ از این رو، پس از گذشت مدت زمانی کوتاه از ورود اسلام و اعراب مهاجر به ایران، شاهد تبدیل نام‌های ایرانی به عربی در نسل دوم هستیم.^۵ بولت در کتاب گروهش به اسلام در قرون میانه، ضمن ارائه منحنی نام‌های اسلامی، اجتناب آشکار از نام‌های فارسی را در خلال ۵ سده نخستین اسلامی در میان خانواده‌های ایرانی مسلمان خاطر نشان کرده و این فرایند را طی سه مرحله شرح داده است:^۶ مرحله اول، شامل دوره نام‌آوران؛ یعنی رشد ۲/۵ درصدی بر روی منحنی گروهش است

۱. محمدی، همان، ج ۱، ص ۱۷.

۲. نک: بلاذری، همان، ص ۳۵۵؛ طبری، همان، ج ۴، ص ۱۴۵.

۳. طبری، همان، ج ۵، ص ۵۴۵؛ قس: ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.

۴. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۲۱۳؛ قس: ولهاوزن، همان، ص ۴۷۴.

۵. نک: بلاذری، همان، ص ۲۶۱؛ احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، ۱۴۱۸ هـ ق، صفحات متعدد.

۶. بولت، همان، فصول ۳ و ۶.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۲۵

و با شروع فتوحات آغاز می‌شود. در این دوره تقریباً همه پسران گروندگان، نام‌های عربی متعلق به دوره پیش از اسلام مانند فضل، سهل و حبیب دارند (یعنی صرفاً نام‌های عربی و نه اسلامی).^۱ بولت دلیل وجود این الگو را اجباری می‌داند که بر گروندگان تحمیل می‌شد تا آنان به‌عنوان عضوی از قبیله عرب پذیرفته شوند.^۲ مرحله دوم، که از حدود سال ۶۰ق. آغاز می‌شود، دوره پذیرندگان متقدم را در بر می‌گیرد. ویژگی این دوره، کاهش یکنواخت محبوبیت نام‌های عربی غیر مذهبی، در برابر افزایش محبوبیت نام‌های مشخصاً اسلامی است.^۳ به علاوه در این دوره، محبوبیت نام‌های مشترک قرآن و کتاب مقدس مانند عیسی، یوسف، یونس و...، پس از یک افزایش سریع ثابت می‌ماند. آنچه که به‌خصوص قابل توجه است، اینکه در این دوره، افزایش محبوبیت نام‌های مشترک قرآن و کتاب مقدس از نام‌های مشخصاً اسلامی پیشی می‌گیرد.^۴ بولت این پدیده زودگذر، یعنی استفاده از نام‌های مشترک قرآن و کتاب مقدس را صرفاً به این علت می‌داند که برخی گروندگان دوره متقدم تمایل داشته‌اند که تا حدودی گرایش‌های مذهبی فرزندان خود را مخفی بدارند. این امر، به علت اجبار اولیه در پذیرش دین جدید بود و می‌تواند به معنای بازگشت نهایی به دین سابق باشد.^۵ در مرحله سوم که به تدریج در اواخر مرحله دوم شکل می‌گیرد (از حدود سال ۸۰ق.)، رشد نام‌های مشخصاً اسلامی علی، احمد و... چشمگیر است. گرچه بولت هیچ اشاره‌ای به این مطلب نکرده است، اما انتخاب نام‌های مذکور را می‌توان به علت حضور شیعیان در ایران و رواج و گسترش فرقه‌های مختلف آن در بین مردم این سرزمین دانست.

مسئله دیگر که در قرون اسلامی و با ورود اعراب به ایران، در این سرزمین روی داد و محقق و پژوهشگر این دوره را با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌سازد، تعریب یا عربی‌سازی نام‌های جغرافیایی است.^۶ این اقدام از چند طریق صورت گرفت: «یکی از راه ترجمه نام‌های فارسی به

۱. همان، ص ۶۶-۶۷.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۶۷.

۴. همانجا.

۵. همانجا.

۶. محمدی، همان، ج ۲، ص ۱۵.

۲۶ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

عربی. از آنجا که این ترجمه‌های عربی جای نام‌های فارسی را گرفت و نام‌های فارسی را به فراموشی کشاند، همه سوابق تاریخی مربوط به نام‌های فارسی یا از میان رفته یا اگر هم کم و بیش باقی مانده، به حساب همان نام عربی گذاشته شد.^۱ نام‌هایی چون «قریه الجمل»، «قریه الملقح» و «قریه‌الآس» که نام اصلی فارسی و فراموش شده آنها به ترتیب «ده اشتران»، «ده نمک» و «ده مورد» بوده از جمله این موارد است.^۲ به جز ترجمه، به‌عنوان یکی از راه‌های عربی گردانیدن نام‌های فارسی جغرافیایی، در این دوره تعریب نیز وجود داشته است. بدین گونه که همان نام‌های فارسی را با اندکی تغییر به شکل عربی درآوردند، مانند «ساباط» که شکل عربی شده یکی از شهرهای هشت‌گانه مدائن یعنی «بلاش‌آباد» بود؛^۳ یا «بهرسیر» که شکل عربی شده «به‌اردشیر» بوده است.^۴

۵. تعصبات قومی اعراب و پیامدهای آن

مهاجرت‌های بزرگ و کوتاه‌مدت معمولاً پیامدهای خصمانه‌ای را به دنبال دارند و شاید بتوان ریشه تبعیض‌های گوناگون بین مهاجران و ساکنان اصلی اغلب سرزمین‌ها را در همین حالت خصمانه‌ای جستجو کرد که از اول بین مهاجران و ساکنان اولیه سرزمین‌ها ایجاد می‌شود. این خصومت‌ها به نوعی پیش‌داوری منفی انجامید و درک متقابل آنان از جامعه واحد و مشترک را مشکل‌تر کرد. هرچند تبعیض بین عرب و عجم از دوره خلفای راشدین و دوره خلافت عمر بن خطاب آغاز شده بود، اما با به حکومت رسیدن امویان و بنا نهادن قدرت آنها براساس بنیان قبیله‌ای، این امر به طور بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. در نتیجه، هنوز مدت زمانی از فتح جبال و خراسان نگذشته بود که امویان حکومت اسلامی را به چیزی که تنها می‌توان حکومت عربش خواند، تبدیل کردند و شور و گرمی و آرمانگرایی مسلمانان چنان سستی گرفت که کافی بود شورش دسته‌ای از ناراضیان به نام پشتیبانی از ایمان و اهل بیت، حکومت عرب را سرنگون

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶.

۲. همانجا؛ همچنین نک: گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۲.

۳. شهاب‌الدین یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ط. الثانیه، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۶۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۱۵.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۲۷

کند.^۱ در دوره خلفا، رتق و فتق امور ایران به علت نیاز اعراب و عدم توانایی آنان به امور مالی و دیوانی، در دست کارگزاران سابق، از جمله دهقانان و دبیران باقی ماند. همچنین در این دوره، میزان دریافت جزیه و خراج تقریباً معادل با دوره ساسانی بود.^۲ از این رو، بر مردم فشار کمتری وارد آمد. از زمان حجاج به بعد، دریافت هدایای نوروز و مهرگان و بسیاری از دیگر مالیات‌ها بر مردم تحمیل شد تا اینکه عمر بن عبدالعزیز، این رسم را برانداخت. اما با مرگ وی، دوباره این رسم از سر گرفته شد.^۳ موالی در حقیقت شهروندان درجه دوم جامعه اسلامی آن روزگار محسوب می‌شدند و بار عمده جامعه اسلامی را بر عهده داشتند. این گروه، قشر فرهیخته و کارآمد جامعه بودند و مسئولیت کارهای دیوانی و اداری جامعه نیز بر دوش اینان قرار داشت؛ از جمله این افراد می‌توان به صالح بن عبد الرحمن، دبیر حجاج بن یوسف، و شریح قاضی، قاضی کوفه، اشاره کرد.^۴ اما اعراب این موالی را نیز به کنیه، که نشانه حرمت بود، نمی‌خواندند؛ با آنها در یک صف راه نمی‌رفتند و بر یک خوان نمی‌نشستند؛ در جنگ آنها را در شمار اسواران راه نمی‌دادند؛ آنها را پیاده به جنگ می‌بردند و از غنایم جنگ نیز به ایشان بهره نمی‌دادند.^۵ این مسئله تا بدان حد رسید که در خوارزم، سپاهیان یزید بن مهلب لباس‌های اسیران جنگی را پوشیدند و اسیران از سرما جان دادند.^۶ ایرانیان که خود را نماینده فرهنگی کهن‌تر و والاتر از فرهنگ فاتحان می‌دانستند، چنین تحقیر و بی‌عدالتی را در حق خود جایز نمی‌شمردند. اعراب در پاسخ به اعتراض ایرانیان می‌گفتند: «ما نه تنها شما را از بردگی و اسارت رها نیدیم، بلکه از پلیدی شرک و کفر نیز نجات داده، مسلمان نمودیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم.»^۷ آنها می‌گفتند: «شگفتا از قومی که با زنجیرها به سوی بهشت کشیده می‌شوند و باز

۱. اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۳.

۲. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک، تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۱۳، ص ۱۴۸.

۳. طبری، همان، ج ۶، ص ۵۶۹؛ قمی، همان، ص ۱۴۸.

۴. زرین کوب، همان، ص ۴۴۶.

۵. طبری، همان، ج ۶، ص ۵۵۹؛ قس: زرین کوب، همان، ص ۴۴۶.

۶. بلاذری، همان، ص ۴۰۳.

۷. جرجی زیدان، تاریخ و تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۶۹۸.

۲۸ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

شکایت دارند.»^۱ و آنگاه که یک ایرانی یا یک وابسته به ایرانیان کشته می‌شد، می‌گفتند: «گبر عجم به مشتی هسته خرما نیرزد.»^۲ این‌گونه برخوردهای تحقیرآمیز عرب‌ها با ایرانیان پیامدهایی را به دنبال داشت، که نه تنها اعراب را خوشایند نبود، بلکه سرانجام سقوط حکومت آنان را نیز موجب شد. این تحقیر و فشار نسبت به موالی، عرب را از اواخر دوره اموی با ماجرای شعوبیه مواجه کرد. این گروه در ابتدا، کسانی بودند که در مقابل غرور و رفتار تبعیض‌آمیز امویان با استشهدا به آیات قرآن و حدیث و اعمال خلفای راشدین، اصل برابری و تساوی در میان مسلمانان را تأیید کردند.^۳ اینها که «اهل تسویه» خوانده می‌شدند، دستاویز طبقات ناراضی و پرجوش و خروش موالی شدند که نه تنها سیادت فطری عرب را انکار می‌کردند، بلکه عرب را از اقوام دیگر هم پست‌تر می‌شمردند. این گروه که شعوبیه نامیده شدند، مدعی بودند که عرب را نه مزیت بر اقوام دیگر نیست، بلکه از هر مزیتی نیز عاری است.^۴ این حس نفرت از اعراب در اواخر عهد اموی، در کنار شورش‌ها و نارضایتی‌ها و همچنین وجود اختلافات قبیله‌ای، خراسان را برای نشر دعوت سری عباسیان آماده کرد.^۵ آنگاه که عمر بن عبدالعزیز را از خشونت و تعصب جراح بن عبدالله، والی خراسان، آگاه کردند، جراح در پاسخ عمر نوشت: «مردم خراسان را جز شمشیر نشاید.»^۶ این برخوردهای تحقیرآمیز اعراب با موالی در روستاها نیز باعث مهاجرت و فرار روستاییان به شهرها گردید. تفاخر و برتری‌طلبی اعراب مسلمان از طرفی نیز باعث رشد آهنگ گروش ایرانیان به اسلام در زمان بنی‌امیه شد. زیرا ایرانیان از این طریق، هم از تحقیر ناشی از زیردست بودن و هم از خفت پرداخت جزیه‌رهایی می‌یافتند، به علاوه می‌توانستند امتیازات یک فرد مسلمان را نیز مطالبه کنند.^۷

۱. احمد بن محمد ابن عبد ربه اندلسی، عقد الفرید، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ هـ.ق، ج ۳، ص ۳۶۰؛ قس: عبدالله مهدی الخطیب، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۸، ص ۶۴.
۲. بلاذری، همان، ص ۴۰۱.
۳. غلام‌حسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم، تهران: پاژنگ، ۱۳۷۲، ص ۷۱.
۴. زرین‌کوب، همان، ص ۴۵۲.
۵. همان، ۴۵۶.
۶. بلاذری، همان، ص ۴۱۱؛ طبری، همان، ج ۵، ص ۵۵۹-۶۰.
۷. طبری، همان، ج ۶، ص ۵۵۹؛ قس: حسین مفتخری، خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم هجری)، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۶۸.

۶. اختلافات قبیله‌ای اعراب در ایران

اعراب مهاجر به ایران، علاوه بر آداب و رسوم و فرهنگ خاص خود، تعصبات و اختلافات قبیله‌ای خود را نیز به ایران به ارمغان آوردند. این دشمنی‌های قبیله‌ای هرچند در ابتدا، انسجام و افزایش قدرت آنها را به دنبال داشت، ولی در نهایت به یکی از عوامل اصلی سقوطشان تبدیل شد. شاید بتوان اولین نمود دسته‌بندی قبیله‌ای عرب در دوره مورد بحث و در حوزه فلات ایران را در زمان عمر و در تقسیم‌بندی شهرهای پادگانی کوفه و بصره نشان گرفت.^۱ با مهاجرت این قبایل به داخل ایران، و به‌ویژه در خراسان، اختلافات و درگیری‌های آنان نیز از سرزمین بین‌النهرین به این سرزمین سرایت کرد. در واقع یکی از علل کوچاندن آنان از سرزمین بین‌النهرین به داخل ایران، همین اختلافات و درگیری‌ها بود و حکومت مرکزی را به این کار ناگزیر کرد؛ از این رو، آنان به دورترین نقطه در شرق خلافت انتقال یافتند. به همین جهت نیز خراسان را هم به دلیل حضور همین قبایل و هم به علت مشکلاتی که حضور این قبایل در آنجا ایجاد کرد، شبیه‌ترین مستعمره به بصره می‌دانند؛ ناحیه‌ای که توسط نیروهای بصری نیز فتح شده بود.^۲ این قبایل رقیب را از یک طرف، ربیع (بکر و عبدالقیس) و ازد یمنی، که بعدتر وارد خراسان شدند، و در طرف دیگر تمیم و قیس (مضر) مغرور به تبار و نسب تشکیل می‌دادند.^۳ اختلافات در ابتدای امر، بین تمیم و ربیع بود، ولی در ادامه بین مضر (تمیم و قیس) و قبایل یمنی (ازد و ربیع) در گرفت^۴ و در نهایت به اختلاف بین ربیع و قیس با تمیم تبدیل شد.^۵ یمنی‌ها از همان ابتدا روابط خوبی با امویان نداشتند و بیشتر حرکت‌های سیاسی برضد امویان را آنها بر می‌انگیختند یا در آن شرکت می‌کردند، اما مضریان تا سقوط امویان به آنان وفادار ماندند. با انتقال قبایل از بصره و کوفه به خراسان، از یک طرف رقابت‌ها و دشمنی‌های

۱. نک: زهره دهقان‌پور، مهاجرت قبایل عرب به ایران و پیامدهای آن تا پایان دوره اموی (پایان نامه)، دانشکده

الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی)، شهریور ماه ۱۳۸۸.

۲. ولهاوزن، همان، ص ۲۰۳.

3. Spuler, B. "The Expansion of the Arabs: Iran in Early Islamic Times: The Arab in Central Asia", EIR, V. II. p.529.

۴. ولهاوزن، همان، ص ۲۰۳.

۵. همان، ص ۶۵.

۳۰ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

درون‌قبیله‌ای نیز به ایران، و به‌ویژه به خراسان، سرایت کرد و از طرف دیگر مشاجره و درگیری‌های مدام بین اعراب و نیروهای بومی (ایرانی و ترک) اجتناب‌ناپذیر می‌نمود؛ از این رو حیرت‌انگیز نیست که انقلابی که سلسله امویان را در سال ۱۳۲ق. واژگون کرد، از خراسان آغاز گردید.

در مورد علت این درگیری‌ها باید گفت، دلیل اصلی این اختلافات برخلاف تصور اولیه، در بسیاری از موارد مسائل مالی بود؛ چنان‌که با ورود ازد عمان در اواخر دوره خلافت معاویه و دوره یزید، قبایل قدیمی حاضر به اشتراک در حقوق با این مهاجران تازه‌وارد، که در فتوحات بزرگ دوره عمر و عثمان شرکت نداشتند، نبودند.^۱ از این رو، اختلافات قبایل عرب در ایران هرچند در ادامه همان اختلافات سابق بود، اما نباید آنها را از نظر نوع و علل اختلافات یکسان دانست؛ زیرا با پراکنده شدن اعراب در سرزمین‌های همجوار، این روابط بین‌قبیله‌ای تا حد زیادی رنگ باخت. در ایجاد، شدت و ضعف و تداوم این تعصبات و اختلافات، والیان نیز بسیار مؤثر بودند؛ چنان‌که در خراسان به روزگار حکومت ابن‌خازم، قیسیان به قدرت رسیدند و در دوره امارت یزید بن مهلب خاندان ازد اهمیت یافتند.^۲ آنگاه که برخی پیشنهاد امارت خراسان را برای سلمه بن قتیبه دادند، هشام بن عبدالملک نپذیرفت و گفت: «نه، سلمه در خراسان عشیره ندارد؛ اگر عشیره داشت، پدرش آنجا کشته نمی‌شد».^۳ با تداوم درگیری‌ها و اختلافات و با روی دادن شورش‌هایی در شرق ایران، انتصاب امیر و والی برای این منطقه به صورت مستقل از عراق ضرورت یافت.^۴ از این رو، از این زمان این ناحیه از ایران مستقل شد و زیر نظر حکومت مرکزی اداره می‌گردید. این اختلافات فقط به خراسان اختصاص نداشت، بلکه در هرجایی که اعراب حضور داشتند رخ می‌نمود؛ مثلاً در حومه زرنگ در سیستان که عرب‌ها مستقر شده بودند، این اختلافات نیز وجود داشت.^۵ در خراسان، این درگیری بدان حد رسید که مردم این دیار به عبدالملک بن مروان نامه نوشتند و گفتند که خراسان را جز مردی از قریش نتواند داشت، مردی که هدف کینه و دشمنی

۱. ولهاوزن، همان، ص ۳۸۱؛ همچنین نک: فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۹۳.

۲. زرین‌کوب، همان، ص ۴۳۴.

۳. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۵۴.

۴. طبری، همان، ج ۵، ص ۲۲۴؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۶؛ قس: اشپولر، همان، ج ۲، ص ۸۸.

۵. نک: تاریخ سیستان، ص ۱۱۳.

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۳۱

نباشد و با ورود به دسته‌بندی‌ها بیزاری مردم را برنیا نگیرد.^۱ ولهاوزن به تأثیر و نقش اختلافات قبایلی بسیار بها می‌دهد و سقوط دولت امویان را نتیجه این اختلافات می‌داند.^۲ برخلاف عقیده وی و در عقیده‌ای متعادل و به واقع نزدیک‌تر، ریچارد فرای معتقد است: «خصوصیت‌های موجود میان قبایل عرب را با تمام تأثیری که در برآمدن عباسیان داشته، بیش از اندازه مهم شمرده شده است. انقراض امویان و ظهور خلافت عباسیان، نتیجه عواملی به مراتب مهم‌تر از جنگ‌های قبایل شمالی و جنوبی بود.»^۳ آنگاه که ابومسلم به خراسان رسید، اختلافات بین دو گروه رقیب همچنان وجود داشت. چون نصر بن سیار، قبایل مضری را بر یمن و ربیعہ برتری داد، جدیع بن علی کرمانی، سردار ازد، بر ضد او شورید و ربیعہ و یمنیان با وی همراه شدند.^۴ ابومسلم نه تنها از این اختلافات بهره برد، بلکه به منظور تشدید این اختلافات نیز تلاش‌هایی کرد.^۵ هرگاه کرمانی و نصر بن سیار برای نبرد با هم رو در رو می‌شدند، ابومسلم می‌گفت: «خدایا هر دو را شکیبایی ده و هیچکدام را پیروز مگردان.»^۶ اختلافات قبیله‌ای در خراسان، چنان رویدادهای دیگر آن خطه را تحت الشعاع قرار داده بود، که جز همین قبایل و درگیری‌های آنها، گویا نکته قابل ذکر دیگری به چشم ناقلان اخبار نمی‌خورد؛ چنان‌که سایر مسائل اجتماعی و حوادث مرتبط با بومیان اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است. محمدی این جریان را «تعریب تاریخ» نامیده است.^۷ حتی از حضور بومیان و جمعیت محلی در کشمکش‌های قبیله‌ای اعراب، در هیچ یک از منابع ذکری نمی‌شود، جز در حوادث سال ۷۷ق. که به حضور دو نفر از موالی در سپاه امیه بن عبداللّه، عامل عبدالملک بن مروان بر خراسان اشاره شده است.^۸

۱. طبری، همان، ج ۶، ص ۲۰۰-۱۹۹.

۲. ولهاوزن، همان، ص ۶۷-۶۶.

۳. فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۴۰.

۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ، بیروت: دارصادر، بی تا، ج ۲، ص ۳۳-۳۳۲.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۳۳.

۶. همان، ج ۲، ص ۳۴۱.

۷. محمدی، همان، ج ۱، ص ۲۷.

۸. بلاذری، همان، ص ۴۰۴.

نتیجه‌گیری

از بررسی‌های انجام‌شده درباره پیامد فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران، نتایج زیر حاصل شد: مهاجرت و حضور اعراب در ایران و هم‌زیستی آنها با بومیان ایرانی پیامدهای فرهنگی بسیاری را برای هر دو طرف در پی داشت. هر چند روابط این دو جامعه در ابتدا با خشونت و درگیری همراه بود، اما با گذشت زمان، این روابط به هم‌زیستی و سازش تبدیل شد و پیامدهای فرهنگی بسیاری را برای هر دو طرف به بار آورد. از جمله پیامدهای فرهنگی می‌توان به گروش تدریجی ایرانیان به اسلام، فرهنگ‌پذیری متقابل، تأثیرات متقابل زبانی، نامگذاری عربی، انتقال اختلافات و تعصبات قومی اعراب و اختلافات قبیله‌ای اعراب به ایران اشاره کرد.



کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش، چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵ ش.
- ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۵ ش/۱۹۶۵ م.
- ابن حوقل نصیبی، ابوقاسم، صوره الارض، لیدن: بریل، ۱۹۳۹ م، چاپ دوم.
- ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد، عقد الفرید، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ابن اعثم، احمد، الفتوح، به کوشش علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ط. الأولى، ۱۴۱۱ ق/۱۹۹۰ م.
- ابن مسکویه، ابو علی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ط. الثانيه، ۱۳۷۹ ش.
- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت: دار الاحیاء تراث عربی، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ش.
- -----، مقاتل الطالبیین، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری (جلد ۱) و ترجمه مریم میر احمدی (جلد ۲)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۸ م.
- بولت، ریچارد، گروه به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴ ش.
- بیات، علی، «وقفه عند اسباب انتقال الخلافه الاسلامیه من المدینه المنوره الی الکوفه و نتایج»، مجله العلوم الانسانیه للجمهوریه الاسلامیه الایرانیه، جامعه تربیت مدرس (کلیه العلوم الانسانیه).
- بهرامی، شیرین، فعالیت‌های تعلیمی و تبلیغی عالمان دینی در سرزمین شرقی خلافت تا پایان قرن دوم هجری (پایان نامه)، دانشگاه تهران دانشکده الهیات و معارف اسلامی (گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، سال ۱۳۸۴.
- تاریخ سیستان، نویسنده ناشناس، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران: کتابخانه زوار، بی تا.
- پطروشفسکی، ایلیا پولویچ، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، چاپ اول، ۱۳۵۰ ش.

۳۴ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

- جاحظ، البيان و التبیین، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۳ه.ق.
- جرجی زیدان، تاریخ و تمدن اسلام، جلد ۵، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹ش.
- جهشیاری، الوزراء و الکتّاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بی جا، ۱۳۴۸ش.
- خسروی، محمدرضا و علی بیات، «مواجهه جامعه ایرانی در برابر سلطه اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری»، فرهنگ، ۶۷؛ پاییز ۱۳۸۷ش.
- چوکسی، جمشید گرشاسپ، ستیز و سازش، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱ش.
- دهقان پور، زهره، مهاجرت قبایل عرب به ایران و پیامدهای آن تا پایان دوره اموی (پایان نامه)، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی)، شهریور ماه ۱۳۸۸.
- دنت، دانیل، جزیه در اسلام، ترجمه محمدعلی موحد، تبریز: کتابفروشی سروش، بی تا.
- دنیل، التون.ل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳ش.
- زنجانی، حبیب‌الله، مهاجرت، تهران: سمت، ۱۳۸۰ش.
- صدیقی، غلام‌حسین، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم، تهران: پازنگ، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: دارالتراث، ط.الثانیه، ۱۳۸۷ش/۱۹۶۷م
- فرای، ریچارد.ن، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ش.
- ---، (گردآورنده)، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان،

پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به ایران تا پایان دوره اموی ۳۵

- پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
- ، ---، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش، ۱۳۵۸ ش.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک، تهران: مطبوعه مجلس، ۱۳۱۳ ش.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین الاخبار، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
- گلجان، مهدی، میراث مشترک: نظری اجمالی بر حوزه فرهنگ و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر از کوروش تا تیمور، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳ ش.
- لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- لمتبون، ا.ک.س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۳۹ ش.
- محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، قم: دار الهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- ، -----، التنبيه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار-الصلوی، بی تا (افست قم: مؤسسه نشر المنافع الثقافه الاسلامیه).
- مفتخری، حسین و حسین زمانی، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۶ ش.
- ، -----، خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم هجری)، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- ، -----، «جامعه ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال چهارم، زمستان ۱۳۸۲ ش، شماره مسلسل ۱۶.
- مهدی الخطیب، عبدالله، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۸ ش.
- نرشخی، محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

۳۶ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی مردم ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۲ ش.
- ولهاوزن، یولیوس، تاریخ الدوله العربیه من الظهور الاسلام الی نهایه الامویه، قاهره: لجنه- التألیف و الترجمه و النشر، ترجمه حسین مونس، ۱۹۵۸ م.
- هاوتینگ، جرالده، امویان: نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.
- یاقوت حموی، شهاب الدین، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ط. الثانیه، ۱۹۹۵ م.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ، بیروت: دار صادر، بی تا.
- Daniel.E.L, ARAB(III). "Arab Settlements in Iran", *EIR*, V.II, *EDITED BY EHSAN YARSHATER*.
- SPULER. B., AL-'ARAB(III). "The Expansion of the Arabs: Iran in Early Islamic Times: The Arab in Central Asia", *EIR*, V.II.